

مطالعات اخلاقی تربیتی

دوفصلنامه علمی تخصصی مطالعات اخلاق و تربیت

- شماره دوم - بهار و تابستان ۱۴۰۴

تربیت اخلاقی و نیل به کمال نسبی از منظر قرآن

رضا وطن‌دوست^۱

چکیده

رهنمودهای تربیتی قرآن کریم در راستای تجلی کمال انسان و بیان ویژگی‌های شخصیت آرمانی او، بخشی از آیات این کتاب آسمانی را به خود اختصاص داده است. تفکر در محتوای این بخش از آیات قرآن، تنها راه شناخت ابعاد همه جانبه‌ی انسان کامل است. این موضوع که ریشه در فطری و ذاتی بودن کمال‌جویی انسان دارد، موضوعی انسانی و اسلامی است که محققان مسلمان و غیر مسلمان درباره‌ی آن سخن‌ها گفته و نکته‌ها پرداخته‌اند؛ اما در این میان، دو پرسش محوری وجود دارد که نیازمند تحقیق و نگاهی دوباره است: نخست، پرسش از چیستی کمال و حد و مرز آن؛ و دوم، پرسش از عوامل و راه‌های دستیابی به این مقام. پژوهش حاضر که ملهم از آیات قرآن و دیگر آموزه‌های اسلامی است، پاسخی به این نیاز به شمار می‌رود. از این‌رو، بر آن است تا پس از طرح مباحث مقدماتی، با بهره‌گیری از آیات قرآن و دیگر آموزه‌های اسلامی، به تبیین ظرفیت‌های وجودی انسان و راهکارهای دستیابی به این مقام بپردازد.

کلیدواژه: قرآن کریم، انسان، تربیت اخلاقی، شخصیت آرمانی، کمال نسبی

^۱ عضو هیئت علمی بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس

(Vatandoust.r@Gmail.com)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۰

انسان برخلاف دیگر موجودات، افزون بر برخورداری از نوعی «کمال طبیعی» (که به اعتبار سنخ وجودی‌اش به طور طبیعی به آن دست می‌یابد)، از نوعی «کمال حقیقی» نیز برخوردار است که امری اختیاری و اکتسابی است؛ به گونه‌ای که اگر انسان تلاش کند و موانع را بر طرف سازد، به آن نیز دست خواهد یافت. آنچه در مکتب تربیتی قرآن اهمیت بنیادین دارد، همین «کمال حقیقی» است که به عنوان مهم‌ترین فلسفه رسالت پیامبران الهی رقم خورده است. اما باید دید آیا دستیابی به این نوع کمال امکان‌پذیر است یا خیر؟ و چنانچه امکان‌پذیر است، راه و عوامل دستیابی به آن کدامند؟ پیش از پاسخ به این دو پرسش، نگاهی گذرا به چند مفهوم مرتبط، ضروری می‌نماید.

۱. نسبت اخلاق و تربیت

به‌رغم اینکه میان تربیت و اخلاق تفاوت قابل توجهی وجود دارد، اما به دلیل درهم تنیدگی فرایند تربیت و اخلاق، در گذشته میان این دو مفهوم، مرز مشخصی وجود نداشت؛ تا آنجا که فرایند تربیت با اخلاق همسان تلقی می‌گردید و اخلاقی بودن، به مثابه‌ی تربیت‌یافتگی تفسیر می‌شد. این همسانی تا بدان جا بود که حتی در تعبیر صاحب‌نظران بزرگ نیز انعکاس یافته است؛ چنان‌که غزالی در اشاره به این‌همانی در کتاب احیاء العلوم می‌گوید: «معنی تربیت این است که مربی، اخلاق بد را از آدمی بازستاند و به دور اندازد و اخلاق نیکو جای آن نهد.» (غزالی، ۱۳۵۸ق، ج ۳، ص ۵۲ تا ۵۳)، وی در جای دیگری در کتاب مکاتیب فارسی در تعریف تربیت می‌نویسد: «پیری باید که او را راهنمایی و تربیت کند و اخلاق بد از وی ستاند و به‌در اندازد و اخلاق نیکو به جای آن نهد.» (غزالی، ۱۳۶۲ش، ص ۸۷)

این همسانی در سخن خواجه نصیر الدین طوسی نیز چنین انعکاس یافته است که می‌گوید: «تربیت صنعتی است که از طریق آن، مدارج عالی‌ه‌ی انسانی فراهم می‌آید و پست‌ترین مراتب انسانی به کامل‌ترین رتبه‌ی خود می‌رسند.» (طوسی، ص ۱۰۷)

دیگر اندیشمندان معنویت‌گرا نیز در اشاره به همسویی و همسانی تربیت با اخلاق، تعابیر مشابهی دارند. فردریک مایر از جمله این اندیشمندان است که اهداف متعالی اخلاقی را در افق تربیت نگریسته و می‌گوید: «انفکاک ارزش‌های معنوی و اخلاقیات از فرایند تربیت ممکن نیست. با این حال، اغلب اوقات به این ارزش‌ها با کوتاه‌بینی می‌نگرند.» (مایر، فردریک، ۱۳۴۵ش، ج ۱، ص ۲۳)

امروزه نیز گاه در تعابیر بزرگان، واژه‌هایی همچون تهذیب، تزکیه، تخلق به اخلاق، تأدیب و نظایر آن، به جای تعلیم و تربیت به کار می‌روند. این امر از آن‌روست که اخلاق و تربیت چنان درهم تنیده‌اند که نه تربیت بدون اخلاق به سرانجامی می‌رسد و نه اخلاق بدون تربیت در وجود انسان جلوه‌گر می‌شود. با این وجود، واقعیت این است که جدانگاری اخلاق و تربیت، هم از منظر مفهومی و هم از حیث فرایند، امری تردید ناپذیر است؛ چراکه تربیت، فرایندی بسیار گسترده است که با آموزه‌ها و علوم بسیاری (از جمله زیست‌شناسی، روانشناسی تربیتی، روانشناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی تربیتی، دین، فلسفه، اخلاق و مانند آن) سروکار دارد و مبانی علمی، فلسفی و دینی خویش را از این آموزه‌ها اخذ می‌کند؛ در این میان، ملاحظات اخلاقی نیز یکی از مبانی تربیت به شمار می‌آید.

بنابراین، تربیت، مفهومی بی‌کرانه و پایان‌ناپذیر است که گستره‌ی آن بر تمامی ابعاد، قابلیت‌ها و شئون وجودی آدمی سایه افکنده و تمامی زمینه‌های وجودی و ساحت‌های حیات او را در بر می‌گیرد؛ برخلاف اخلاق، که فرایند آن تنها یکی از ساحت‌های تربیت محسوب می‌شود. از این‌رو، می‌توان گفت تربیت اقسامی فراوان دارد که تربیت بدنی، تربیت عقلانی، تربیت دینی، تربیت اخلاقی، تربیت جنسی، تربیت عاطفی، تربیت عرفانی، تربیت مدنی، تربیت اجتماعی و نظایر آن،



از جمله‌ی این اقسام اند. شهید مطهری در این باره می‌نویسد: «تربیت، پرورش دادن و به فعلیت رساندن تمامی استعدادها و ایجاد تعادل و هماهنگی میان آن هاست تا از این طریق، متربی به حد اعلای کمال دست یابد.» (مطهری، ص ۳ تا ۹)

نکته‌ی شایان توجه دیگر در باب تفاوت میان اخلاق و تربیت، این است که اخلاق و فعل اخلاقی، در برابر فعل طبیعی قرار دارد و از حدود کارهای غریزی و عادی (مانند احساس گرسنگی، خواب و استراحت در پی خستگی) خارج‌اند. با این وجود، عمل تربیتی، افزون بر پوشش دادن افعال اخلاقی، افعال طبیعی و رفتارهای عادی انسان را نیز در بر می‌گیرد. این تفاوت از آنجا نشئت می‌گیرد که فرایند تربیت، هم دربرگیرنده رفتارهای سودجویانه‌ی مادی است و هم رفتارهای اخلاقی و صفات ستایش‌برانگیز (که ریشه در فضیلت‌جویی فطری انسان دارند). (ریچارد پاپکین، ص ۷۸) را شامل می‌شود.

۲. تربیت اخلاقی

پس از آشنایی اجمالی با مفاهیم اخلاق و تربیت و تفاوت میان آن دو، اکنون جای این پرسش است که منظور از «تربیت اخلاقی» چیست و چه هدفی را دنبال می‌کند؟ آیا تربیت اخلاقی، تنها به حوزه‌ی تربیت مربوط می‌شود، یا در ساحت اخلاق نیز جریان دارد؟

در پاسخ باید گفت: اولاً، مقصود از تربیت اخلاقی، صرف عمل به آداب و رسوم اجتماعی نیست؛ زیرا آداب و رسوم جوامع، با اخلاق تفاوت دارد. در هر کشور و منطقه‌ای از جهان، آداب و رسوم اجتماعی ویژه‌ای شکل گرفته است که بر اساس ملاحظات نژادی، مکانی، زمانی، اقلیمی، قبیله‌ای و گروهی، به طور خاص ظهور و بروز می‌یابد و ممکن است در سایر کشورها و فرهنگ‌ها نمود چندانی نداشته باشد. در مقابل، اخلاق، موضوعی بنیادین و فراگیر است که در عمق جان انسان ریشه دوانده و با فطرت و ساختار وجودی وی، ارتباطی عمیق و وثیق دارد.

ثانیا، تربیت اخلاقی تنها به معنای به کارگیری شیوه‌ها و روش‌های تربیتی به منظور تربیت افراد و خودسازی نیست؛ زیرا در فرایند اخلاق نیز، از شیوه تخلق به اخلاق و تقید به گزاره‌های ارزشی سخن به میان رفته است. اما درباره‌ی ماهیت و تعریف تربیت اخلاقی می‌توان گفت که این مفهوم، یکی از اقسام تربیت است و به حوزه و قلمرو خاصی از آن مربوط می‌شود؛ نظیر تربیت اجتماعی، تربیت سیاسی، تربیت جنسی و مانند آن. بنابراین، تربیت اخلاقی از حوزه‌ی اخلاق خارج بوده و در حیطه‌ی تربیت قرار می‌گیرد.

اینک با توجه به نکات یادشده، می‌توان در تعریف «تربیت اخلاقی» گفت: تربیت اخلاقی عبارت است از فراهم ساختن و به کار بستن سازوکارهای آموزشی و پرورشی برای شناختن و شناساندن گزاره‌های اخلاقی، و زمینه‌سازی برای تقید و عینیت بخشیدن به این گزاره‌ها، به منظور رسیدن به سعادت و کمال نسبی.

با توجه به این تعریف، تفاوت این فرایند با «اخلاق» و با «تربیت» روشن می‌گردد؛ زیرا در بیان تفاوت میان تربیت و تربیت اخلاقی باید گفت: فرایند تربیت بسیار گسترده است و تمامی قابلیت‌ها، توانایی‌ها و همه‌ی شئون وجودی انسان را در بر می‌گیرد؛ بر خلاف تربیت اخلاقی که تنها با یکی از حیطه‌های تربیت سروکار دارد. از سوی دیگر، در تبیین تفاوت میان اخلاق و تربیت اخلاقی می‌توان گفت: تربیت اخلاقی فرایندی است که برای زمینه‌سازی و تخلق انسان به اخلاق حسنه به کار می‌رود، در حالی که اخلاق درباره‌ی صفات، ملکات، گزاره‌های ارزشی و غیر ارزشی، و رفتار اخلاقی سخن می‌گوید.

۳. کمال نسبی

انسان، برخلاف دیگر موجودات که تنها کمالی طبیعی و مادی برای آنها متصور است، از دو نوع کمال «طبیعی» و «ماورای طبیعی» برخوردار است. کمال طبیعی، کمالی است که به سهولت و به طور طبیعی دست‌یافتنی است؛ چراکه معمار هستی برای نیل هر موجودی به کمال طبیعی



خود، زمینه‌های متناسب و سازگار با طبیعت و سرشت آن موجود را فراهم آورده است تا در صورت عدم بروز مانع، هر موجودی به طور طبیعی به کمال وجودی خویش دست یابد. (ابن سینا، ص ۸۳). با این وجود، انسان به لحاظ معنوی نیز قابلیت نیل به کمال ویژه‌ی خود را داراست. در آموزه‌های اسلامی، از کمال طبیعی انسان به «کمال ذاتی» و از کمال معنوی و فوق طبیعی او به «کمال اکتسابی» تعبیر می‌شود. از این رو، به لحاظ کمال طبیعی همه‌ی انسان‌ها یکسان‌اند و هیچ‌کس بر دیگری برتری ندارد؛ زیرا همه‌ی انسانها در صورت عدم برخورد با موانع، به کمال طبیعی خود می‌رسند. اما به لحاظ دستیابی به کمال اکتسابی، مقام انسان‌ها با یکدیگر متفاوت خواهد بود؛ چراکه در سیر صعودی انسان، منازل و مقام‌هایی در طول یکدیگر وجود دارند که هر کسی در روند این سیر، در یکی از این منازل و مقام‌ها قرار می‌گیرد: (هم درجات عند الله). (آل عمران/۱۶۳)

این امر نشان از آن دارد که در ادبیات تربیتی قرآن، رشد و تعالی آدمیان نامحدود است و هرکسی در هر رتبه و درجه‌ای که باشد، بازهم مرتبه‌ای بالاتر از آن وجود دارد که باید برای رسیدن به آن تلاش کند. قرآن کریم این واقعیت را چنین گوشزد کرده و می‌فرماید: (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) (نساء/۱۳۶) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و رسولش ایمان آورید.

آن‌گونه که از این آیه مستفاد می‌شود، فراز (الَّذِینَ آمَنُوا) که با فعل ماضی آمده است، ناظر به مراحل نخست راه تکامل است؛ در حالی که فراز (آمِنُوا بِاللَّهِ) که فعل امر است، به تقویت ایمان و تلاش در جهت نیل به مقام‌های بالاتر و دستیابی به کمال افزون‌تر، فرمان داده است. (طوسی، ج ۸، ص ۳۵۷ تا ۳۵۸؛ طبرسی، ۱۳۷۴ ش، ج ۳-۴، ص ۱۲۴؛ طباطبائی، ج ۵، ص ۱۱۲ و ج ۱۸، ص ۲۳۶؛ زمخشری، ج ۱، ص ۵۷۵)

آیة (وَالَّذِینَ اهْتَدَوْا زَادْهُمْ هُدًی) (محمد/۱۷) که از امکان رو به فزونی بودن هدایت هدایت‌یافتگان خبر می‌دهد، دلیلی دیگر بر استمرار مسیر تکامل تا مراحل بالاتر است؛ زیرا هدایت‌یافتگان، برخلاف گمراهان (که از هدایت خداوند هیچ بهره‌ای ندارند) (توبه/۸۷ و ۹۳؛



نحل/۱۰۸؛ محمد/۱۶؛ منافقون/۳؛ غافر/۳۵)، همواره در حال تعالی، رشدیافتگی و بهره‌مندی از هدایت بیشترند. (طباطبائی، ج ۱۸، ص ۲۳۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۵۰؛ المرآی، ج ۲۶، ص ۶۱)

بدین‌سان، روشن است که انسان در هر رتبه‌ای قرار داشته باشد، افزون بر اینکه با رتبه‌ی پایانی (که حد‌اعلای متصور برای کمال انسان است) سنجیده می‌شود، (مطهری، ص ۲۰) با کمال دیگر انسان‌ها نیز مورد سنجش قرار می‌گیرد. (مصباح، ص ۳۵) و این، همان معنای نسبی بودن کمال انسان است.

هدفمندی خلقت انسان و امکان دستیابی به آن

با این باور که تمامی موجودات (حتی جمادات) به میزان سعه‌ی وجودی خویش، از نوعی شعور و ادراک برخوردارند، (طباطبائی، ج ۱۳، ص ۱۱۰) بسیار آسان است که بگوییم: هر پدیده‌ای در عالم آفرینش، هدفمند است؛ زیرا جهان آفرینش، تجلی اراده‌ی آفریدگاری است که هرگز اراده‌ی او به خلقت بدون هدف تعلق نمی‌گیرد و ساحت قدس او از بیهوده‌آفرینی پاک و منزّه است. (روم/۸) آن دسته از آیات قرآن کریم که به گوشه‌ای از علت‌ها، حکمت‌ها و اهداف خلقت اشاره نموده‌اند، (بقره/ ۲۹؛ هود/ ۷ و ۱۱۹؛ نحل/ ۸؛ کهف/ ۷؛ الرحمن/ ۱۰؛ ذاریات/ ۵۶) یا افعال خداوند را بر حق (انعام/ ۷۳؛ یونس/ ۵؛ ابراهیم/ ۱۹؛ حجر/ ۸۵؛ نحل/ ۶۳؛ روم/ ۸؛ احقاف/ ۳؛ زمر/ ۵)، دور از هرگونه بطلان (آل عمران/ ۱۹۱؛ ص/ ۲۷)، و منزّه از عبث (مؤمنون/ ۱۱۵) معرفی کرده‌اند، همه و همه بر هدفمندی موجودات دلالت دارند.

انسان که جزئی از جهان آفرینش است نیز هدفمند است. قرآن کریم این پندار را که خلقت انسان، عبث و بی‌هدف باشد، انکار کرده و آن را گمانی نادرست معرفی نموده است: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا.) (مؤمنون/ ۱۱۵)؛ آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم؟! چنان که در جای

دیگر، در رد این پندار می‌فرماید: (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى) (قیامت/۳۶)؛ آیا انسان گمان می‌کند که مهمل و بی‌هدف رها می‌شود؟!

اگر به درستی در آیات قرآن اندیشیده شود، جریان خلقت انسان و هدفمندی او در قالب این قیاس منطقی قرار می‌گیرد که گفته شود:

* انسان، جزئی از جهان آفرینش است.

** جهان آفرینش، هدفمند است.

*** پس انسان نیز هدفمند است.

با توجه به این قیاس منطقی، سزاوار است در آغاز این تحقیق چند پرسش مطرح گردد که پاسخ به آنها، شالوده‌ی این پژوهش را تشکیل می‌دهد. این پرسش‌ها عبارتند از:

یک: هدف از خلقت انسان و غایت قصوای آن چیست؟

دو: آیا این هدف، ممکن و دست‌یافتنی است، یا خیر؟

سه: اگر دست‌یافتنی است، راه رسیدن به آن کدام است؟

۱. قرب الهی؛ غایت قصوای خلقت بشر

قرآن کریم در تبیین هدف از خلقت بشر، ابتدا این پندار را که خلقت انسان، عبث و بی‌هدف است، انکار کرده و می‌فرماید: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا) (مؤمنون/۱۱۵؛ قیامت/۳۶)؛ سپس در آیات دیگر به برخی از اهداف خلقت انسان اشاره نموده است که برخی از آنها اهدافی «آلی و میانی» و برخی دیگر، اهدافی «عالی» به شمار می‌آیند. در یک‌جا فلسفه‌ی وجود آدمی را بهره‌مندی از دریای رحمت خداوندی اعلام داشته است که فرمود: (... إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذَلِكَ أَدْرَأْ أَنْ يَكُونَ كَلِمَةً «لِذَلِكَ» به «اختلاف» در آیه پیش برمی‌گردد یا به «رحمت»، دو احتمال است که علامه طباطبایی احتمال دوم را برگزیده است. نک: المیزان، ج ۱۱، ص ۶۳. [خَلَقَهُمْ].

(هود/۱۱۹) در جای دیگر، هدف از خلقت انسان را پرستش معبود یگانه معرفی کرده و می‌فرماید: (و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ). (ذاریات/۵۶) و در جای دیگر که مهمترین هدف است، به انسان این مژده را داده و می‌فرماید تو به سوی کمال مطلق در حرکتید و اگر مانعی پیش نیاید، به او تقرب خواهید یافت: (يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ). (انشقاق/۶)

بدینسان روشن است هدف و فلسفه‌ی خلقت انسان، با هر تعبیری ادا شود، از یک حقیقت حکایت می‌کند؛ و آن این است که بسیاری از امور یادشده، نه به عنوان هدف اصلی، بلکه به عنوان هدفی آلی و مقدماتی به حساب می‌آیند که آدمی را در جهت رسیدن به اهداف عالی و بالاترین پله‌ی کمال (که همان تقرب به خداوند عالمیان است) یاری می‌رسانند.

اگر انسان در فرایند زندگی خویش تحت تربیت اخلاقی پیامبران الهی قرار گیرد و به کمال خود، که همان تقرب الهی است برسد، چنان اقتدار می‌یابد که هم در دنیا می‌تواند قدرت خود را آشکار سازد و به اذن خداوند در جهان طبیعت تصرف کند (بر روی آب راه برود، بیماران را شفا دهد و در قالب طی الارض، زمین را به سرعت نور بپیماید) (نک جوادی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن، ج ۶، ص ۳۴۹)، و هم در سرای دیگر، بهشت و خادمان بهشتی را به خدمت خویش درآورد («يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ»، واقعه/۱۷) و در عالی‌ترین جایگاه بهشت قرار: (فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى). (طه/۷۵)

کمال آدمی که از آن سخن به میان رفت، از جمله مفاهیم بلندی است که در ادیان آسمانی و مکاتب فکری بشری، با تعبیر گوناگونی از آن یاد شده است. کمال آدمی در آیین بودا، رسیدن به مقام «نیروانا» است که هر کس به این مقام نایل آید، انسان کامل شناخته می‌شود. (نصری، عبدالله، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، ص ۴۰) در اندیشی چین باستان، از انسان کامل به «انسان آزاده» تعبیر شده است. کنفوسیوس که از نامی‌ترین نخبگان چین باستان است، معتقد است: کوشش و قوت مرد پاک‌سرشت و آزاده، نه برای خوردن و خفتن، بلکه در راه کسب کمالات به کار می‌رود. (کنفوسیوس، مکالمات کنفوسیوس، ترجمه کاظم‌زاده ایرانشهر، ص ۵۴)

افلاطون، از دانشمندان نامدار یونان در قرن چهارم پیش از میلاد، از انسان کامل با عنوان «فیلسوف» و ارسطو، که شاگرد وی، با عنوان «انسان فرزانه» و فارابی از وی با عنوان «فیلسوف و رئیس اول» یاد کرده‌اند. (مطهری، مرتضی، انسان کامل، ص ۱۴۹)

امام خمینی(ره) در بعد عرفانی، انسان کامل را نخستین حقیقتی می‌داند که در عالم وجود نمایانده شده است؛(خمینی، روح الله، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، ص ۳۸ و ۳۹) و او را تام‌ترین کلمات الهی(امام خمینی(ره)، شرح دعای سحر، ترجمه سیداحمد فهری، نهضت زنان مسلمان، ص ۵۴) معرفی می‌کند که اسماء حسناى خداوند در او جلوه‌گر می‌شود. (امام خمینی(ره)، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، ص ۱۶۰)

ایشان در جای دیگر، انسان کامل را «حقیقت محمدی» می‌داند(امام خمینی(ره)، مصباح الهدایه الی الخلافه و الولاویه، ترجمه سیداحمد فهری، ص ۵۳ تا ۱۲۲) که عالم آفرینش به یمن وجود او از نعمت هستی درباره‌ی او فرمود: «لولاک لما خلقت الافلاک». (مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۶)

۲. امکان دستیابی به کمال مطلوب

پیش‌تر در پاسخ به پرسش نخست روشن شد که هدف و غایت قصوای بشر، نیل به کمال مطلوب و تقرب الهی است. اکنون در پاسخ به این پرسش که «آیا دستیابی به این هدف امکان پذیر است یا خیر؟» باید گفت: کمال آدمی هر چند متاعی گران بها و کمیاب است، ولی دست‌یافتنی است. دلیل بر این واقعیت غیر قابل انکار، آیات قرآن کریم است که پیش‌تر بدان اشارت رفت. از اینکه معمار هستی در آیات قرآن به هدف خلقت انسان اشاره فرموده است، به خوبی روشن می‌شود که غرض و هدف خلقت انسان (چه اهداف آلی و ابزاری و چه هدف عالی و نهایی)، دست‌یافتنی است؛ زیرا در غیر این صورت، خداوند آن را ذکر نمی‌کرد. یادآوری اهداف نایافتنی بر هر حکیمی قبیح است، تا چه رسد بر خداوند که حکیم مطلق است. حکمت مطلقه‌ی

او ایجاب می‌کند که در مسیر تعالی و بالندگی انسان، هیچ مانع غیر قابل عبوری وجود نداشته باشد و شرایط لازم برای نیل به هدف عالی فراهم گردد: (و ما کانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا). (اسراء/۲۰) پیامبر خدا ﷺ در توضیح این مطلب که کمال مطلوب دست‌یافتنی است، با صراحت می‌فرماید که اغراض و اهداف خلقت هر موجودی، برای او میسر و دست‌یافتنی است: «فکلُّ میسرٌ لما خُلِقَ له». (مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۱۹)

ملاهادی سبزواری نیز در تأیید این مطلب می‌گوید:

ایصال کلِّ ممکن للغایة

اذ مقتضى الحكمة و العنایة

(هادی سبزواری، شرح منظومه حکمت، تصحیح و تعلیق حسن‌زاده آملی، ص ۴۱۹)

بدین سان روشن است که کمال مطلوب، هر چند متاعی گران‌بهاست و باید برای رسیدن به آن زحمت‌های بسیاری متحمل شد، ولی دست‌یافتن به آن ممکن است.

هیچ راهی نیست کان را نیست پایان، غم مخور

گر چه منزل بس خطرناک است و مقصد بس

بعید (حافظ، دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، ص ۱۹۱)

۳. عوامل مؤثر در نیل به کمال نسبی

پیش از آنکه به سؤال سوم پاسخ دهیم و از عواملی که آدمی را در مسیر نیل به کمال و تقرب الهی یاری می‌کنند سخن بگوییم، ذکر یک مقدمه ناگزیر می‌نماید؛ و آن اینکه که انسان برخلاف دیگر موجودات، موجودی است نیمه‌خاکی و نیمه‌آسمانی که با دو جنبه‌ی جسمی و ملکوتی (طبیعی و ماورای طبیعی)، پا به عرصه‌ی وجود گذاشته است. جنبه‌ی طبیعی از آن روست که کالبد جسمانی او از گل آفریده شده است: (و بدأ خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ طِينٍ)؛ (سجده/۷) و جنبه‌ی



آسمانی و ماورای طبیعی او به این دلیل است که روح الهی در وی تجلی یافته است: (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَتَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي). (حجر/۲۹)

این موجود دو بعدی، هر چند به لحاظ بعد مادی بالفعل زاده شده است، اما به لحاظ بعد معنوی ناقص است و باید پس از رشد جسمی و بلوغ فکری، در تعالی و تکامل بخشیدن این بعد نیز بکوشد. از این رو، می توان گفت: انسان تنها موجودی است که قانون خلقت، قلم ترسیم شخصیت او را به دست خود وی سپرده است تا با روی آوردن به خصلت های معنوی، به کمال مطلوب که متاعی گمشده است، نایل آید. قرآن کریم در اشاره به این مطلب که انسان در میان دو راه قرار دارد، می فرماید: (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا). (شمس/۸)

بنابراین، اگر آدمی در روند حرکت تکاملی خویش، تحت تأثیر تربیت اخلاقی و تعلیمات پیامبران الهی قرار گیرد و با مدد ابزار هدایت، امیال نفسانی خویش را مهار کرده و به کنترل فطرت درآورد، می تواند بر بال فرشتگان گام نهد و در تقرب الی الله تا آنجا پیش رود که در وهم ناید؛ اما اگر با تقویت بعد حیوانی از ادامه ی راه تکامل بازماند، در سطح حیوان توقف خواهد کرد: (إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ) (فرقان/۴۴)؛ که سرانجام آن، سقوط در اسفل السافلین است: (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ). (تین/۵)

آدمیزاده طرفه معجونی است کز فرشته سرشته و ز حیوان

گر کند میل این بود کم از این ور کند میل آن شود به از آن

اینک در ادامه، در پاسخ به این پرسش که راه رسیدن به کمال مطلوب کدام است، با بهره گیری از آیات قرآن کریم، مهم ترین عواملی را که آدمی را در نیل به کمال نسبی و در نهایت نیل به قرب ربوبی یاری می کنند، به اختصار یادآور می شویم:

۱. ایمان

ایمان نوری پر فروغ است که به انسان این امکان را می‌دهد تا در پرتو آن، راه رشد و بالندگی را برگزیند و حرکت تکاملی خود را به سوی مبدأ کمال سرعت بخشد. قرآن کریم در آیاتی چند، نقش سازنده‌ی ایمان در رشد شخصیت انسان را بازگو کرده است. در یک‌جا میان ایمان و بالندگی انسان نوعی تلازم قائل شده و پویایی آدمی را وام‌دار ایمان معرفی می‌کند: (وَلِيُؤْمِنُوا بِبِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ) (بقره / ۱۸۶)؛ و باید به من ایمان آورند، باشد که راه یابند (رشد کنند).

و در جای دیگر، پویایی و بلندمرتبگی را لازمه‌ی ایمان معرفی کرده و می‌فرماید: (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ) (مجادله / ۱۱)؛ خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند، بلند مرتبه می‌گرداند. قرآن کریم همان گونه که ایمان را عاملی تأثیرگذار بر پویایی انسان معرفی کرده است، کفر و بی‌ایمانی را نیز عاملی ویرانگر بر شخصیت او دانسته؛ تا آنجا که انسان‌های فاقد ایمان را هم‌پای چارپایان قلمداد نموده و می‌فرماید: (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا) (انفال / ۵۵)؛ بی‌تردید بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی‌اند که کفر ورزیده‌اند.

۲. عبادت و پرستش

از جمله عواملی که در تکامل انسان نقشی مؤثر ایفا می‌کند، بندگی و خضوع در برابر معبود یگانه است؛ زیرا عبادت گذرگاهی نجات بخش است که آدمیان را از حصار تنگ دنیا و زندگی مادی عبور داده، و به عالم قدس معنوی می‌رساند و رابطه‌ی فطری او را با مبدأ آفرینش تجدید و تقویت می‌کند. اگر پیامر اسلام □ به مقامی والا همچون مقام رسالت دست می‌یابد، دلیلش آن است که ایشان پیش از آنکه رسول خدا باشد، عبد و بنده‌ی اوست: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

و اگر آن حضرت به «مقام محمود» که بالاتر از هر مقامی است می‌رسد، بدین سبب است که او به پرستش و نیایش شبانه روی آورد و از آن، نردبانی تا مقام محمود ساخت. قرآن کریم در



تصریح به این واقعیت که دستیابی آن حضرت به این مقام، محصول نیایش شبانه‌ی اوست، می‌فرماید:

(و مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا) (اسراء/۷۹)؛ پاسی از شب را به نیایش برخیز که این، وظیفه‌ای اضافی بر توست، امید که پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش بر انگیزد.

در بیان این واقعیت که بندگی خداوند آدمی را به مقامی والا عروج می‌دهد، در حدیث قدسی از پروردگار بشنویم که فرمود: «عَبْدِي أَطْعِنِي حَتَّىٰ أَجْعَلَكَ مِثْلِي» (حر عاملی، الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه، ص ۳۶۱)؛ بنده‌ی من، از من اطاعت کن تا شما را مظهر خود قرار دهم.

۳. نیک رفتاری

انسان تنها موجودی است که می‌تواند از عمل صالح، نردبانی تا بی‌نهایت بسازد و از آن طریق، تا لقای خداوند عروج کند؛ چراکه عمل صالح، عاملی تعالی‌بخش است که آدمی را به مقامی برتر و درجاتی والا نوید می‌دهد: (مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ) (طه/۷۵)؛ هرکس در حالی که مؤمن است نزد و کارهای شایسته انجام داده نزد او رود، برای آنان درجاتی والا خواهد بود.

قرآن کریم در بازگو نمودن نقش سازنده‌ی عمل، نه تنها آن را زمینه‌ساز تحولی مبارک در زندگی دنیوی معرفی کرده است («مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِمَّا زَكَرْنَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»، نحل/۹۷)، بلکه آن را عاملی برای دست یافتن به بالاترین مقام‌ها (که لقای پروردگار عالمیان است) دانسته و می‌فرماید: (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا) (کهف/۱۱۰)؛ پس هر کس به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد.

بنابراین، با توجه به نقش عمل در کمال‌یابی انسان و تقرب به کمال مطلق، هرکس از عمل بیشتر و با کیفیت‌تری برخوردار باشد، کمال‌یافتگی او بیشتر خواهد شد؛ چنان‌که قرآن کریم در

تصریح به این مطلب فرمود: (و لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا و ما رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ) (انعام/۱۳۲)؛ و برای هرکسی براساس آنچه انجام داده، درجاتی است و پروردگارت از آنچه می‌کنند، غافل نیست.

پس اگر رفتار نیک، دستیابی انسان به منزل مقصود و کمال مطلوب را امکان‌پذیر می‌سازد. باید که هرکسی با کیمیای نیک‌رفتاری، مس وجود خویش را به زر ناب مبدل کند:

دست از مس وجود، چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر ناب شوی

۴. تربیت در بهره‌گیری از امکانات معرفتی

از آنجا که معمار هستی به کمال و پویایی انسان اراده فرموده است، برای رشد وی ابزار معرفتی قرار داده تا هرکسی اگر می‌خواهد، آنها را به کار بندد و در پرتو دریافت‌های بیرونی، استعدادهای درونی خویش را شکوفا سازد و خود را به جایگاهی که درخور اوست برساند؛ چراکه تا علم و معرفت در میان نباشد، میل به کمال مطلوب در انسان به فعلیت نمی‌رسد. این «علم» است که هم مقصد را معلوم می‌کند که چیست، و هم مسیر را روشن می‌کند که کدام است. قرآن کریم با تصریح به این حقیقت که علم و آگاهی، زمینه‌ی رشد آدمی را فراهم می‌آورد، فرمود: (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا و الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) (مجادله/۱۱)؛ خداوند درجات کسانی را که ایمان آورده‌اند و [نیز] آنان را که از علم برخوردار گشته‌اند، بلند می‌گرداند.

امام علی علیه السلام در اشاره به نقش مثبت علم و نیز زیان وانهادن آن فرمود: الْعِلْمُ يَرْفَعُ أَلْوَضِيعَ وَ تَرَكَّهُ يَضَعُ الرَّفِيعَ (سليمان بن ابراهيم القندوزي، ۱۴۱۶ق، ينابيع الموده لذوي القربى، ج ۲، ص ۴۱۵؛ جعفر نقدي، الانوار العلويه والاسرار المرتضويه، ص ۴۹۱)؛ دانش، آدم پست را بلندمرتبه می‌کند و فرو گذاشتن آن، بلند مرتبه را پست می‌گرداند.

بنابراین با توجه به نقش مثبت علم در کمال‌یافتگی انسان باید که آن را آموخت و معرفت لازم را کسب کرد و از روی آگاهی در مسیر زندگی گام نهاد و حرکت تکاملی را آغاز کرد؛ چراکه



حرکت، بدون علم حرکت در ظلمت و تاریکی است و حرکت در تاریکی رو به گمراهی و بیراهگی است، چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود: *الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ لَا تَزِيدُهُ سُرْعَةً السَّيْرَ مِنَ الطَّرِيقِ إِلَّا بُعْداً* (محمد بن علی صدوق، *الأمالی*، ص ۵۰۷؛ محمد بن الحسن حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ص ۱۲)؛ عمل کننده بدون آگاهی، مسافری می ماند که بیراهه می رود و شتاب حرکتش جز دوری از راه سودی ندهد.

کسی که میل به کمال دارد، نه تنها باید عوامل رشد را بشناسد و آنها را برای سرعت بخشیدن به حرکت تکاملی خود به کار بندد، بلکه لازم است موانع رشد را نیز بداند و حتی کسانی را که از ادامه حرکت تکاملی بازمانده اند بشناسد. امام علی علیه السلام فرمود: *وَاعْلَمُوا أَنْتُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرَّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكْتُمْ* (محمد بن یعقوب کلینی، ۱۳۶۵ق، *الکافی*، ج ۸، ص ۳۹۰)؛ آگاه باشید که هرگز با رشد و پویایی آشنا نخواهید شد تا مگر کسانی را که آن را وانهادند، بشناسید.

۵. عفت و عصمت‌گزینی

عفت و پاکدامنی از جمله عواملی است که زمینه پویایی آدمی و تقرب الی الله را فراهم می کند؛ زیرا عفت، قدرتی درونی است که هم موانع رشد را از مسیر راه برمی دارد (عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، ج ۲، ص ۱۵۲)، و هم زمینه رشد انسان را فراهم می سازد، سخن نورانی امام علی علیه السلام اشاره به این مطلب دارد که فرمود: *مَنْ أَتَحِفَّ الْعِفَّةُ وَالْقَنَاعَةُ حَالَفَهُ الْعِزُّ* (غرر الحکم و درر الکلم، ج ۵، ص ۴۶۲)؛ به هر کس که تحفه پاکدامنی و قناعت پیشکش شود، عزت و سرافرازی همپای او می گردد.

آن حضرت در جای دیگر در اشاره به نقش عفت و عصمت‌گزینی بر رشد و بالندگی انسان فرمود: *لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ* (فیض الاسلام، علی نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ص ۱۳۰۳، حکمت ۴۶۶)؛ نزدیک است که عقیف پاکدامن، از زمره فرشتگان محسوب گردد.

برای نشان دادن نقش عفت بر شخصیت، می‌توان حضرت یوسف را مثال آورد. اگر آن حضرت در دنیا، عزت یافت (یوسف/۵۶) و در قیامت از پاداشی مضاعف برخوردار خواهد گشت (یوسف/۵۷)، به این دلیل است که آن حضرت با قدرت عفت از چنگ شهوت گریخت و زندان را بر آنچه بدان فراخوانده شد، ترجیح داد: قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ (یوسف/۳۳)؛ او گفت: پروردگار من! زندان برای من محبوب‌تر از چیزی است که مرا به سوی آن فرامی‌خوانند.

۶. دیگر موارد

افزون بر عوامل یادشده که زمینه رشد و پویایی و تقرب الهی را برای انسان فراهم می‌کند، دیگر مواردی نیز وجود دارند که اگر انسان آنها را به کار ببرد، نیل به کمال و تقرب الهی سرعت می‌گیرد. عوامل زیر از جمله این مواردند:

- خودسازی: قد افلح من زکیها. (شمس/۹)

- تفکر و خردورزی: الْفِكْرُ يَهْدِي إِلَى الرَّشْدِ. (علی بن محمد لیثی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۵۰)

- حق‌جویی و حق‌پذیری: مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيزًا إِلَّا ذَلَّ و لَا أَحَدَ بِهِ ذَلِيلًا إِلَّا عَزَّ. (محمد بن حسن ابن شعبه الحرانی، تحف العقول، ص ۲۵۰)

- اطاعت‌پذیری: الْعَزِيزُ مَنْ اعْتَزَّ بِالطَّاعَةِ. (علی بن محمد لیثی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۷)

- بلندهمت‌ی: الْعَاقِلُ يَطْلُبُ الْكَمَالَ. (علی بن محمد لیثی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۳۲)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

انسان که جزئی از جهان آفرینش است مانند هر موجودی دیگر هدفمند بوده و به سوی هدف خود در حرکت است، با این تفاوت که او برخلاف دیگر موجودات که تنها از کمال طبیعی برخوردارند، دارای دو نوع کمال طبیعی و ماورای طبیعی است. کمال طبیعی او کمالی است که به سهولت مانند هر موجود دیگری به آن می‌رسد، اما آنچه مهم است و نقش سازنده در شخصیت انسان دارد، کمال معنوی و ماورای طبیعی اوست که ریشه در فطرت دارد. اینکه این کمال چیست و چه ویژگی‌هایی دارد و راهکارهای رسیدن به آن کدام است، موضوعی جدی و پرسشی اساسی است که نیازمند تحلیل و پاسخی عالمانه است.

تحقیق حاضر که با موضوع تربیت اخلاقی و نیل به کمال نسبی سامان یافته، پاسخی به این نیاز است. از این‌رو، پس از بیان چپستی کمال انسان و کمال نسبی او، با الهام از آیات قرآن، راهکارهای دستیابی به کمال مطلوب مانند ایمان، عبودیت و پرستش، نیک رفتاری و مانند آن ارائه داده است.

۱. قرآن کریم
۲. ابن سینا، حسین، الاشارات و التنبيهات، تهران، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۷ق
۳. ابن شعبه الحرانی، محمد بن حسن، تحف العقول، اسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ش.
۴. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، شرح جمال‌الدین محمد خوانساری، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش.
۵. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۱ش.
۶. حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تبریز، انتشارات زر قلم.
۷. حر عاملی، محمد بن الحسن، الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه، بیروت، مکتبه المفید.
۸. حر عاملی، محمد بن الحسن، هدیة الأئمة إلى أحكام الأئمة، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، ۱۴۱۲ق.
۹. خمینی، روح‌الله، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، تهران، مؤسسه پاسداران، ۱۳۶۸ش.
۱۰. خمینی، روح‌الله، شرح دعای سحر، ترجمه سیداحمد فهری، نهضت زنان مسلمان.
۱۱. خمینی، روح‌الله، مصباح الهدایه الی الخلفه و الولاية، ترجمه سیداحمد فهری، تهران، پیام آزادی، ۱۳۶۰ش.
۱۲. رجبی، محمود، انسان‌شناسی، تهران، انتشارات مؤسسه آموزشی و پرورشی امام خمینی، ۱۳۸۱ش.
۱۳. رزمجو، حسین، انسان آرمانی و کامل، تهران، انتشارات سپهر، ص ۲۲۹ تا ۲۲۵، ۱۳۶۸ش.
۱۴. رهبر و رحیمیان، محمد تقی و محمد حسن، اخلاق و تربیت اسلامی، قم، سمت، ۱۳۸۵ش.
۱۵. ریچارد پاپکین، کلیات فلسفه، ترجمه دکتر سیدجلال‌الدین مجتبوی،
۱۶. زمخشری، جار الله، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، قم، نشر قدس، ۱۴۱۵ق.
۱۷. سبزواری، هادی، شرح منظومه حکمت، تصحیح و تعلیق حسن‌زاده آملی، انتشارات ناب، تهران، ۱۳۱۴ق.
۱۸. صدوق، محمد بن علی، الأملی، تهران، ۱۳۴۹ش.
۱۹. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین، بی‌تا.



۲۰. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۴ش.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۲. طوسی، نصیر الدین محمد بن محمد، اخلاق ناصری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۰ش.
۲۳. غزالی، ابوحامد محمد، احیاء العلوم، قاهره، مکتبه مصطفی البابی الحلبی، ۱۳۵۸ق.
۲۴. غزالی، ابوحامد محمد، مکاتیب فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش.
۲۵. فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۶. فیض الاسلام، علی نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، بی جا و بی تا.
۲۷. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده لنوی القربی، بیروت، دار الاسوه، ۱۴۱۶ق.
۲۸. کنفوسیوس، مکالمات کنفوسیوس، ترجمه کاظم زاده ایرانشهر، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۷ش.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ق.
۳۰. لیشی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۶ش.
۳۱. مایر، فردریک؛ تاریخ فلسفه های تربیتی، ترجمه: علی اصغر فیاض، تهران، بی تا، ۱۳۴۵ش.
۳۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۳۳. مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر مراغی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۳۴. مصباح، محمدتقی، به سوی خودسازی، قم، مؤسسه آموزشی امام خمینی، ۱۳۸۰ش.
۳۵. مطهری، مرتضی، انسان کامل، تهران، صدرا، ۱۳۸۲ش.
۳۶. نصری، عبدالله، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، بی تا.
۳۷. نقدی، جعفر، الانوار العلویه والاسرار المرتضویه، نجف، نشر الحیدریه، ۱۳۸۱ش.
۳۸. نوری، حسین، مستدرک الوسائل، بیروت، آل البيت، ۱۴۰۸ق.